تشیع

مقاومت و انقلاب

مجموعهٔ مقالات کنفرانس بین‌المللی

دانشگاه آزاد

(۱۹۸۴)

تشیع، مقاومت و انقلاب

تاریخ انتشار: زمستان ۱۳۶۸

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

حروفچینی: مؤسسهٔ پیشگام

چاپ و صحافی: فاروس ایران

مقدمه

مارتین کرامر

مذهب شیعه در طول تاریخ اسلام، به‌عنوان نوعی عقیده وجود داشته است؛ به‌طوری‌که امروزه از هر ده مسلمان شاید یك نفـر به‌آن پایبند باشد. ایران، تنها کشوری است که شیعیان، اکثریت غالب جمعیت آن را تشکیل می‌دهند. در دو یا سه کشور دیگر نیز شمار شیعیان زیاد است و در سایر نقاط جهان اسلام، شیعیان یا در اقلیت هستند و یا اصولا وجود ندارند. اما با این محاسبه سطحی، تأثیر عمیق مذهب‌شیعه بر اسلام‌معاصر و شناخت آن، نادیده گرفته می‌شود. زیرا شیعیانی وجود دارند که مصمم هستند جریان فکری و سیاسی نه‌تنها مذهب شیعه، بلکـه کل اسلام را دگرگون سازند. ایـن شیعیان، نه‌تنها به لحاظ مذهب، بلکـه به‌خاطر جانبداری از تغییر بنیادی و کسب قدرت، از سایر مسلمانان متمایزند. آنها در ایران، بی هیچ سابقه‌ای دست به انقلاب زدند؛ در لبنان، علیه قدرتهای محلی و جهانی جنگیدند و اکنون نیز برخی از آنها آماده‌اند تا بار دیگر انقلابی برپا کنند؛ انقلابی‌که آرامش جهان اسلام را برهم خواهد زد و در همه‌جا، دشمنان اسلام را نگران خواهد کرد.

آیا با مطالعهٔ مستقیم گذشته، می‌توان علت این فوران انرژی را توضیح داد. شیوه معمول در توضیح اساسی مذهب شیعه آن‌است‌که بگوئیم پیروان این مذهب، پیوسته در راه تعالیم (حضرت) علی، داماد و پسر عم (حضرت) محمد، و ذریه ذکور آن حضرت، مبارزه کرده و از عقاید آنها برای اداره یك جامعه اسلامی بهـره جسته‌اند. پس از فوت پیغمبـر،

مسلمانانی که طرفدار سایر خلفا بودند، پیوسته راه (حضرت) علی را در رسیدن به خلافت سد می‌کردند و هنگامی‌که (حضرت) علی، سرانجام به حکومت رسید، از بیعت با او خودداری کردند. آنها بعدها جنبش نوظهوری را که (امام) حسین، فرزند (حضرت) علی، برپا کرده‌بود، از بین بردند و امام حسین (ع)، خانواده و پیروانش را در صحرایی خشك، در عراق، در سال ۶۸۰ قتل‌عام کردند. این رویداد، که شیعیان همه‌ساله خاطرهٔ آن را با برگزاری مراسم عزاداری، گرامی می‌دارند، مفهوم‌عمیقی به شهادت در مذهب شیعه داده‌است. بسیاری از اولاد علی (ع) ــ ائمه ــ به نوبهٔ خود و به‌خاطر مبارزه علیه حکومت ظلم، اعدام و به اصطلاح شهید شده‌اند. این احساس مظلومیت، موجب رواج مذهب شیعه شد. سرنوشت این شهدا هنگامی جگرسوزتر می‌شود که این واقعیت غم‌انگیز آشکار شود که آنها توسط یاران مسلمان کشته شده‌اند.

آنچه که در قرن‌هفتم در مورد مسئله جانشینی، به‌عنوان یك موضع مخالف تلقی می‌شد، به‌تدریج و مرور زمان، به یك سنت تمام‌عیارمذهبی تبدیل شد و به دلیل تفسیر ویژه‌ای از الهیات و تاریخ مقدس، نسبت‌به اسلام سنی متمایز گشت. تشیع معاصر، در اشکال گوناگون آن، محصول ۱۴۰۰ سال تحول و تطبیق بوده و حاوی آثاری است که از پیشرفتها و عقب‌نشینیهای مختلف برجا مانده‌است. مذهب تشیع، غالباً از مخالفان نظم حاکم بر جهان اسلام، حمایت معنوی کرده‌است؛ مخالفانی‌که غالباً به نقاط دوردست تبعید می‌شدند. در دوره‌های کوتاهی همچون قرن دهم ــ بخشهایی از سرزمین‌های اسلامی تحت حاکمیت شیعیان درآمده‌است. اما در اغلب زمانها و مکانها، شیعیان در اقلیت بوده‌اند. آنها گاه‌گاه، مورد ایذاء و آزار واقع شده، یا در نهایت از جانب نهاد حاکمه اسلام سنی، مورد تساهل واقع می‌شدند.

شیعیان برای حل این مشکل، در زمانها و مکانهای مختلف، به تمهیدات گوناگونی متوسل شده‌اند. «برنارد لویس»، در مقاله‌ای‌که دراین کتاب نوشته، این تمهیدات را برشمرده است. شیعیان تقریباً هرگاه توانسته‌اند قیام کرده‌اند. تاریخ اسلام سرشار از قیامهای شیعیان است؛ اما اکثر این قیامها به‌گونه‌ای اسفبار به شکست انجامیده و اندك جنبشهایی نیز که موفق به کسب قدرت شده‌اند، پس از چندی از اهداف عالیه خود دست‌کشیده‌اند. عمر امپراطوریهای شیعه، کوتاه و وسعت

جغرافیائی آنها محدود بوده‌است. مذهب تشیع در اکثر سده‌های هزاره اول اسلام، ایدئولوژی اقلیتهای محتاطی‌بودکه تلاش می‌کردند آرمانهای مذهبی را با واقعیات روزمره آشتی دهند. مذهب تشیع دوازده‌امامی، ایدئولوژی یکی از این اقلیتها بوده‌است. تدابیری‌که این‌شیعیان اندیشیده بودند، بسیار گسترده و فراگیر بود؛ به‌طوری‌که حتی شامل‌تقیه، یا کتمان عقاید واقعی نیز می‌شد. لویس (Lewis) با مقایسه‌ای حیرت‌انگیز نشان می‌دهد که تأثیر تشیع بر حیات فکری اسلام قرون‌وسطی، بسیار شبیه تأثیر عقاید لیبرالی و چپ‌گرا بر روشنفکران عصر جدید در غرب است. در چنین فضایی از تفکر بود که، برداشت مبتنی‌بر تطبیق و سازش، شکوفا شد و ریشه‌کن‌سازی بی‌عدالتی به زمانی موکول شد که غیبت امام دوازدهم به‌سر آمده و با بازگشت خود، عدالت را در همه‌جا برقرار سازد.

تشیع معاصر، نمایانگر قرنها آزار بوده و میراث دوگانه مقاومت و سازش را منعکس می‌کند. شیعیان در موفقیت آشکار اسلام، ابراز تردید می‌کردند؛ بنابراین، در طول تاریخ خود، در جریان آشوبها و تعصبات مسلمانان سنی‌مذهب، مورد ارعاب و تعقیب قرار گرفته و حتی گاه به لحاظ اعتقادات خود، کشته می‌شدند. در بخشی از جهان اسلام، سنتهای شیعی، یادآور آزار و اذیتی است‌که، نه از مصائب حسین (ع) بلکه، از مرارتهای ناشی از شکنجه‌گران سنی‌مذهب، برجای مانده است. این خاطرات، بخشی از محتوای مذهب تشیع معاصر را تشکیل می‌دهند.

اما شکل‌گیری مذهب تشیع، بیشتر مدیون تحولات قرن‌شانزدهم‌است. سلسله صفوی، شیعه دوازده‌امامی را به‌عنوان مذهب رسمی در ایران، که اکثریت آن سنی بودند، معرفی کرد. حکام صفوی که با آمیزه‌ای از تشیع و صوفیگری، از آذربایجان برخاسته بودند، علمای شیعه‌مذهب را از مقرهای خود در سوریه و عراق فراخواندند، تا برای این سلسله جدید، یك کیش حکومتی ابداع کنند. تبدیل ایران به مقر اسلام شیعه دوازده امامی، با جبر و اغوا انجام شد و با وجود معارضهٔ سنیها در قرن هیجدهم، همچنان به‌طور استوار شیعه باقی مانده‌است.

استقرار مذهب تشیع دوازده‌امامی به‌عنوان مذهب رسمی یك امپراطوری بزرگ اسلامی، موجب آغاز عصر پرتحرکی در فلسفه سیاسی شیعه شد، به‌طوری‌که نگرش به مفاهیم رنج‌و مرارت را که از مذهب تشیع به ارث رسیده بود، دگرگون ساخت. مذهب تشیع در ایران، مذهب دربار

و مردم شد و علما که از حمایت بی‌دریغ حکومت بهره‌مند بودند، آن را تعبیر و تفسیر می‌کردند. آنگاه این پرسش به میان آمد که آیا حکومت مشروع می‌تواند قبل از رفع منازعه میان حق و باطل در روز رستاخیز، برقرار شود. علمای شیعه در پاسخ به این پرسش، راه‌حلی را پیش پای حکومت گذاشتند که فرمانروایی دنیوی را مجاز می‌شمرد، مشروط بر آن‌که این حکومت، به قوانین اسلام و قدرت مذهبی علما احترام بگذارد.

سلسله صفویه، پرچم تشیع را به‌مدت دو قرن و با حمایت همه‌جانبه علما برافراشت. مبارزه سلسله صفویه، علیه امپراطوری سنی عثمانی، همچون مبارزه میان اسلام و مسیحیت، خشونتبار بود؛ اما به حاکمیت این سلسله، مشروعیت بیشتری بخشید. یکی از تحقیقات جدید نشان داده‌است که این عقیدهٔ رایج که تشیع، مخالف هرگونه‌حکومت‌دنیوی‌است، از منابع مطالعاتی محدود و دست‌چین‌شده شیعه استخراج شده‌است. اصول مذهب تشیع، توسط خود شیعیان و در مفهومهای کاملا متفاوت، تفسیر شده است و در این تفاسیر، گاه با حکومت ضدیت شده و گاه از آن ستایش به‌عمل آمده‌است.

از جمله آثار پایدار حکومت صفویه، آن است‌که به مذهب تشیع دوازده‌امامی، یك ویژگی ایرانی بخشید. لویس خاطرنشان می‌کند که در مذهب تشیع اولیه، آثاری از ایران قبل از اسلام مشاهده می‌شود. اما چنین موضوعی، در همه جنبه‌های تمدن اسلامی صادق است. درعین‌حال، دنیای مذهب تشیع دوازده‌امامی، با حکومت صفویه حول پایتخت خود، یعنی اصفهان، سازمان یافت و در آنجا بود که حکام صفویه، به حمایت از مراکز مطالعاتی شیعی پرداختند. در این پایتخت بود که علوم دینی شیعه شکوفا گشت و سلسله‌مراتب روحانی شیعه، به نفوذ و ثروت بی‌سابقه‌ای دست یافتند. مذهب تشیع دوازده‌امامی، به‌طور گسترده توسط پیروان ایرانی تبیین شد؛ این پیروان، امروزه نیمی از شیعیان جهان را تشکیل می‌دهند. در مناطق غرب و شرق ایران، شیعیان بسیاری وجود دارند که از نظر فرهنگی، جماعات پراکنده‌ای محسوب می‌شوند و با تشیع ایران، در زمینه‌های الهیات، فلسفه و اندیشه‌های سیاسی، اختلاف‌نظر دارند. این سیادت مذهبی ایران، موجب شد که مذهب تشیع دوازده‌امامی، یك مفهوم محوری پیدا کند و از آن پس، اسلام‌سنی‌فراگیر را تحت‌الشعاع قرار دهد. این سیادت، شاید بعد گسترش اعتقاد را نیز به منطقه‌ای در

نزدیکی ایران محدود کرد: یك کمربند تقریباً باریك از تشیع‌دوازده‌امامی که از میان آسیای جنوب غربی می‌گذرد.

این نفوذ جغرافیائی تشیع دوازده‌امامی نیز موجب شد که دین از بررسی و مداقه غرب در امان بماند. «اتان کهلبرگ» میزان دانش‌محققان غربی دربارهٔ تشیع را مورد مطالعه قرار داده و معتقد است که این‌دانش، با شناخت غرب از اسلام سنی قابل مقایسه نیست. درحالی‌که بسیاری از مراکز مهم اسلام سنی، مدیترانه‌ای بودند و در امور جنگ، تجارت و اندیشه، با غرب رابطه داشتند، اسلام شیعه، عمدتاً آسیایی شد و فقدان ارتباط مستمر با غرب سبب شد که سوءتفاهمات بسیاری دربارهٔ تشیع باقی بماند. یکی از نظریات نادرست و رایج آن بود که تشیع را بیان هویت ملی ایران تلقی می‌کرد؛ این تصور غلط، به تشیع اولیه نسبت داده شده‌بود و از این موضوع ناشی می‌شد که ایران، از قرن شانزدهم نقشی قاطع و محوری در مذهب تشیع ایفا کرده‌است.

تأثیر ناپایدار دیگر حکومت صفویه، ظهور طایفهٔ قدرتمندی از علما بود. این طایفه، در عین‌حال‌که به سلسله حاکمه خدمت می‌کرد قلمرو روحانیت را نیز به‌وجود آورد. نفوذ این علماء آنچنان عمیق بود که پس‌از سقوط سلسله صفویه نیز باقی ماند و قرن هیجدهم پرآشوب را پشت‌سر گذاشت. طایفهٔ علما، در دوره‌ای از منازعات تفرقه‌افکن، معرف ثبات و تداوم بود. قدرت معنوی محققان دینی، بیان عقیدتی خود را با پیروزی یك نحله فکری در تشیع‌دوازده‌امامی در قرن هجدهم به‌اثبات‌رساند. این نحله، به مفسرین فقیه، یا مجتهدین، اختیارات ویژه‌ای در تفسیر مذهب اعطاء کرد که از اختیارات علمای سنی‌مذهب وسیعتر بود. بر هر مسلمان شیعه واجب شد که از دستورات یك مجتهد زنده پیروی‌کنند؛ دستوراتی که فقط به دین و آداب و شعائر محدود نمی‌شد. در دوران قاجار، یعنی از اواخر قرن هیجدهم تا اوایل قرن بیستم، بعضی از مجتهدین، وارد جرگه سیاست شدند تا ضعف سلسله قاجار را در رویارویی با دخالت غربیها جبران کنند. استقلال علمای شیعه، با ظهور نجف، به عنوان مهمترین مرکز تحقیقاتی شیعه در عراق عثمانی، بیش از پیش تحکیم یافت.

در نجف، بزرگترین محققان ایرانی، به‌دور از دسترس پادشاهان قاجار، می‌توانستند از پیروان خود در ایران بخواهندکه مواضع سیاسی

اتخاذ کنند. آنها این دستورات را بی‌آن‌که تحت فشار تلافی‌جویانه‌حکومت قاجار قرار گیرند، صادر می‌کردند. به‌موازات‌آن‌که مطامع‌بیگانگان نسبت به خاك و ذخایر ایران بیشتر می‌شد، بعضی‌از علماء از جنبشهای‌مقاومت، از جمله جنبش تنباکو در سال ۹۲ـ۱۸۹۱ و انقلاب مشروطه سالهای ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۱، حمایت کردند. اما مجتهدین شیعه هیچ‌گونه اعتراضی علیه حکومت دنیوی مطرح نکردند. هدف آنها آن بود که از دور نظارت داشته باشند و به آنهائی‌که حکومت می‌کردند، اطمینان بدهند که از دستورات اسلام تخطی نکرده‌اند.

تأثیر برهم‌زننده غرب در قرن نوزدهم، یك احساس پان‌اسلامی نیز به وجود آورد و در نتیجه، اختلافات تفرقه‌افکنانه میان شیعیان و سنیها را به حداقل رساند. این نگرش وحدت‌بخش بر روشنفکران و فعالان غیرروحانی، تأثیر مشخصاً عمیقی باقی گذاشت و آنها در آن، امید رهایی از داغ ننگی که سنی‌ها به شیعیان نسبت‌داده بودند، بازیافتند. به موازات آن‌که اعتقاد به بسیاری جنبه‌های ویژه تشیع از طریق پیدایش تردید در کارآیی کل مذهب منسوخ شد، اختلافات عقیدتی میان مسلمانان در مقابل تهدید غرب رنگ‌باخت. علمای شیعه، درحالی‌که به ایفای نقش خود به عنوان صیانت از اسلام در شکل‌شیعه ادامه‌می‌دادند، لحن وحدت‌بخش و عامی را اتخاذ کردند؛ امروزه در تشریح رسمی اسلام، این لحن وسیعاً به‌کار می‌رود. از نظر بسیاری از شیعیان، تکیه‌بر اختلافات میان شیعه و سنی، دیگر جنبه سیاسی ندارد و در حقیقت، بسیاری از شیعیان معتقدند که هدف از طرح این اختلافات، ایجاد جدایی در میان آنهاست و حتی عده‌ای، آن‌را یك طرح امپریالیستی به‌منظور ایجاد تفرقه در اسلام می‌دانند. خطوط نفاق میان شیعه و سنی، که کاربرد آن در دوره صفویه، به اوج خود رسید، در قرن گذشته رنگ‌باخت. با این‌حال، در تاریخ معاصر، در هر موردی که از شیعیان خواسته شده که به نام اسلام وارد عمل شوند، مظاهر مذهبی که آنها را به حرکت درآورده است، مشخصاً شیعی بوده‌است. وحدت‌گرایی، به صورت یك تکلیف روشنفکری باقی‌ماند و تقریباً هیچ نقشی در برقراری ارتباط میان پیروان شیعه و علمای‌شیعه نداشت.

همچنین روند نوگرایی در سرزمینهای اسلام بر شکل‌گیری جوامع شیعه خارج از ایران و به‌ویژه در سرزمینهای عمدتاً سنی‌مذهب، تأثیر

بسزائی داشت. شیعیان و سنیها صرفنظر از عمق اختلافات عقیدتی‌شان، کم و بیش در یك سطح مادی واحد روزگار می‌گذراندند. اما نوگرایی، تأثیر جغرافیایی نابرابری پدید آورد و گاه شکافهای اقتصادی و اجتماعی ژرفی میان شیعیان و سنیها ایجاد کرد. اما آن مناطق دورافتاده‌ای که شیعیان را از آزار و اذیت مصون نگاه‌می‌داشت ـ مانند منطقه جبل‌عامل در لبنان، جنوب باتلاقی عراق، و سرزمینهای مرتفع افغانستان‌مرکزی ـ تأثیری اندك از امواج تغییرات نوگرایی پذیرفتند. این تغییرات، برغم جابجایی‌های آنها، سطح زندگی را در شهرهایی که اکثریت جمعیت آن سنی‌مذهب بود، بالا برد. شیعیان نیز از حصار تنگ خود بیرون آمدند و در پی بهبود وضع مادی خود، در گروههای متعدد، به سوی مراکز شهری روان شدند. در حاشیهٔ شهرهایی چون بیروت، بغـداد و کابل، محلات فقیر شیعه‌نشین سربرآورد؛ در این محله‌ها بود که شیعیان به‌تلخی‌دریافتند که انگ مذهبی‌که به آنها زده می‌شود، به زننده‌ترین مانع اقتصادی و اجتماعی آنها مبدل شده‌است. همین احساس محرومیت بود که زمینه را برای رشد ایدئولوژیهای ناراضیان سیاسی، ابتدا چپی و بعدها اسلام رادیکال، بارور ساخت.

در ایران، شاهان سلسله پهلوی، روند نوگرایی را به سریعترین وجه انجام دادنـد. این شاهان، در تبدیل ایـران به یك قدرت برجسته صنعتی و نظامی در منطقه، جاه‌طلبی گزاف داشتند. قبل از محمدرضاشاه، پادشاهان ایران، غالباً از تسلط علما بر شیعیان در ایران متنفر بودند، اما آخرین شاه سلسله پهلوی، معتقد بود که از نفوذ کافی برخوردار است و می‌تواند با قدرت خود، مردم را از زیر نفوذ روحانیون خارج سازد. نهادهای رسمی، به‌تدریج اساس ثروت و استقلال علمای ایران را منهدم کردند. حمله رژیم پهلوی بـه آداب و رسـوم مـذهبی، واکنشهایی را سبب شـد و بعضی از علمای شیعـه، نماینده این واکنشها بودنـد که برجسته‌ترین آنها آیت‌الله (امام) روح‌الله خمینی بود.

آنچه که (امام) خمینی در مباحثات اسلامی مطرح کرد، نوعی حکومت اسلامی نبود. قبل از او حکومتهای بسیاری وجود داشتند که خود را از نظر قانونی اسلامی می‌دانستند و حتی بعضی از آنها، مانند ایران بعد از انقلاب، به‌عنوان جمهوری اسلامی معروف بودند. در اجرای قانون‌اسلامی، موضوعات جدیدی مطرح نشده بود، زیرا بنیادگرایان سنی‌مـذهب در

سرتاسر جهان اسلام، رأساً چنین خواسته‌ای را مطرح‌کرده‌بودند و علمای شیعه قبل از (امام) خمینی چنین درخواستی داشتند. (امام) خمینی با طرد نفوذ بیگانگان و تسلط قدرتهای بزرگ، یك اعتراض سیاسی را که در همه‌جای دنیای اسلام، متداول بود، تکرار کرد.

آنچه‌که انقلاب (امام) خمینی به اندیشه سیاسی اسلام افزود، عبارت است از مفهوم ولایت فقیه یا حاکمیت فقاهت. این عقیده از نظر انقلاب اسلامی، همان مفهومی را دارد که دیکتاتوری پرولتاریا برای بلشویکها داشت. طبق این عقیده، فقط یك طبقه، که تاکنون از قدرت بی‌بهره بوده‌است می‌تواند منبع همه اختیارات سیاسی مشروع محسوب شود. دفاع از این عقیده در هر زمینه، معادل دعوت به انقلاب بود. زیرا تا قبل از پیروزی (امام) خمینی، هیچ رژیم اسلامی، صرفنظر از میزان تعهد آن نسبت به اجرای قوانین اسلامی، عملا در اختیار فقهای مسلمان نبود. (امام) خمینی عقیده داشت که این قانون ــ که اساس هر حکومت اسلامی است ــ تنها با یك حکومت روحانی قابل اجراست.

درباره رسالهٔ مختصر (امام) خمینی در باب حکومت اسلامی که در آن، این عقیده را تشریح‌کرده، مطالب بسیاری نوشته شده‌است. شخص (امام) خمینی و مجموعه شرایطی که به تفکرات او شکل داده، کمتر شناخته شده است. با این حال، واضح است که عقیده او دستخوش یك تحول نامعمول، از اعتدال جوانی تا افراط بلوغ، قرار گرفته‌است. (امام) خمینی در کتابی که بیش از ۴۰ سال در تألیف آن کوشید، از روحانیون نمی‌خواهد که حکومت کنند، بلکه از آنها می‌خواهد که به ارشاد حاکمان دنیا بپردازند. او در بیانیه‌های سیاسی اولیه خود، دعوت به انقلاب نکرده است، بلکه فقط به حاکم تذکراتی جهت تغییر روشهایش داده و حتی گاه از او در این پاره خواهش کرده‌است. هنگامی‌که (امام) خمینی، سرانجام پرچم مخالفت فعال علیه رژیم پهلوی را برافراشت، ظاهراً در مقابل اطاعت ایران از ایالات متحده آمریکا عکس‌العمل نشان می‌داد. (امام) خمینی فروش ایران به بیگانگان را نشانه بدبختی حکومت و غفلت از اسلام می‌دانست. رنجش او از آن جهت بود که رژیم به علمایی چون او در مسائل اقتصادی، اجتماعی، سیاسی التفات نمی‌کرد. تنها زمانی‌که برای (امام) خمینی مشخص شد که پیشنهاد و هشدارهای او هیچ‌گونه تأثیری ندارد، اعلام کرد که علما باید دست از همکاری با رژیم بشویند.

این پیشنهاد، به یك بحران منجر شد و سرانجام، سبب تبعید او از ایران، در سال ۱۹۶۴ شد.

(امام) خمینی در دوران تبعید خود در عراق، معتقد شد که سلطنت به عنوان یك نهاد، اصولا با اسلام مغایر است و کلیه قدرتهای دنیوی باید بر (رأی و نظر) علما متکی باشد. نظر (امام) خمینی درباره الهیات شیعه‌آن‌است‌که علما به‌عنوان تنها‌وارثان‌بحق‌ائمه، مجازند در غیبت‌آنها اقدام کنند. این که این نظریه تا چه میزان نمودار گسستگی از سنت تشیع است، ذهن بسیاری از پژوهشگران را به خود مشغول داشته‌است. این پژوهشگران، مشاهده کرده‌اند که در دوره‌های پیشین، علمای شیعه، عموماً نقشی فرعی ایفا کرده و به حکام دنیوی تمکین کرده‌اند. بعضی‌از علمای اعلام، هنوز از این کناره‌گیری جانبداری می‌کنند و با (امام) خمینی دربارهٔ تفسیر او از ولایت‌فقیه، تنها تا حدی موافق هستند. اما تفسیر (امام) خمینی، منسجم نبود، زیرا علما از قرن هیجدهم، به نوعی قدرت دست‌یافته‌بودند که از هر سلسله حاکمی سازشکارتر بود. این قدرت اجتماعی، به‌تدریج در اعتقادات مذهبی تجلی یافته بود، زیرا توسط خود علمای شیعه ساخته و پرداخته شده‌بود. (امام) خمینی از اعتباری که بعضی از علمای ایران برای خود قائل بودند، استفاده کرد و شبکه‌ای از پشتیبانی را در مساجد به‌وجود آورد و سرانجام، همین‌شبکه بود که در خیابانها به‌راه افتاد و قصرها را فتح کرد.

آثار وسیعی‌که انقلاب اسلامی به‌وجود آورده است، نشان می‌دهد که چگونه (امام) خمینی برانگیزنده‌ترین موضوعات مذهب شیعه را در جهت جنبش خود به‌کار بسته‌است؛ سیاسی‌کردن مراسم سالیانه عاشورا، یا همان فاجعه کربلا، یکی از نمونه‌های بارز این‌اقدام‌است. در برگزاری سنتی مراسم عاشورا، هدف از سوگواری برای امام‌حسین آن است که شفاعت او را به‌دست آورند. شرکت‌کنندگان در این مراسم، با غم و اندوه سوگواری‌می‌کنند و خودآزاری (سینه‌زنی–زنجیرزنی‌و قمه‌زنی –م) به‌عنوان نشانه‌ای از عزاداری، مرسوم است. عاشورای سنتی، تظاهراتی است برای نشان‌دادن دلسوزی نسبت به امام‌حسین شهید و نیز طلب رستگاری از طریق سوگواری.

اما در دهه‌های اخیر، مراسم عاشورا سیاسی شد و شخصیتهای‌اصلی آن، یعنی امام‌حسین شهید و مخالف جبار او، یزید، به مظاهر مبارزهٔ

همیشگی میان ظلم و رستگاری مبدل شدند. در هر عصر، یزیدی جدید ظهور می‌کند و مبارزه با ظالم، بر هر فرد مؤمنی واجب است. دیگر نبایدبرای حسین(ع) دلسوزی‌کرد، بلکه‌می‌بایست به‌او به‌عنوان قهرمان مبارزه علیه هرگونه نابرابری و مظهر فداکاری و شهادت در راه حق تأسی جست. در مراسم عاشورای سال ۱۹۷۸ بسیج توده‌ها علیه رژیم پهلوی، ابعاد بی‌سابقه‌ای‌یافت. در آن‌سال، (امام)خمینی آن‌قدر پیش‌رفت که مراسم سنتی خودآزاری و عزاداری را به‌خاطر راه‌پیمائی‌ها متوقف کرد. شور انقلابی، از زنده‌کردن خاطره فاجعه کربلا مایه می‌گرفت.

اسطوره کربلا، همچنان در کوششهای ایران برای کسب نفوذ در میان شیعیان کشورهایی که هنوز پرچم انقلاب در آنها افراشته نشده است، مورد استفاده قرار می‌گیرد. سربازان جمهوری اسلامی در جنگ با عراق، از پیام پرطنین کربلا الهام می‌گیرند. رهبر عراق، صرفاً یزید دیگری است و مرگ در جنگ علیه نیروهایش، شهادتی همانند جان‌باختن امام‌حسین(ع) است. (امام) خمینی با تأکید بر این اعتقاد شیعه که حسین (ع)، آگاهانه به استقبال مرگ شتافت، حتی نوعی شهادت عمدی را نیز مشروع می‌شمارد. «ماروین زونیس» و «دانیل برومبرگ» این موضوعات را در نطقهایی که (امام) خمینی پس از پیروزی انقلاب ایراد کرده‌است، پیگیری کرده‌اند. این نطقها به اندازه توجهی که به نوشته‌های او معطوف شده، مورد بررسی قرار نگرفته‌اند. نوشته‌های او محصول دوران تبعید او هستند، درحالیکه نطقها، بیان (امام) خمینی در مسند قدرت است و این قدرت، حس مواجهه و مقابله او را در شرح موضوعات شیعی بیشتر کرده‌است. به‌نظر می‌رسد که نظر (امام) خمینی دربارهٔ حکومت اسلامی نسبتاً ثابت است.

اما اسطوره حسین (ع) در کربلا، در عین‌حال که الهامبخش انقلاب شد و اکنون نیز در خدمت سیاستهای دفاعی و توسعه‌طلبانه ایران قرار گرفته است، برای کسانی‌که در جستجوی دستورالعملی در تاریخ، برای برقراری نظام عدل اسلامی موعود در انقلاب هستند، راه‌حل مهمی ارائه نمی‌کند. زیرا انقلاب حسین (ع) سرکوب شد و قهرمان اصلی آن نابود گشت. انقلاب (امام) خمینی پیروز شد و پیروانش هم‌اکنون، از اعضای کابینه و مجلس هستند. این پیروان، پس از به‌ثمر رساندن یك انقلاب اسلامی، اینك قصد دارند یك جمهوری‌اسلامی‌را که هیچ‌سابقه‌ای

بر آن متصور نیست، خلق کنند. چگونه می‌توان از برداشت حضرت‌محمد (ص) درباره عدالت اجتماعی در عربستان قرن هفتم، برای تدوین سیاست اقتصاد پیچیده‌ای چون اقتصاد ایران مدرن سود جست؟

مشغلهٔ ذهنی آیت‌الله محمود طالقانی، عدالت اجتماعی و اقتصادی بود. طالقانی که در ایجاد وحدت انقلابی، از دومین مقام پس از (امام) خمینی برخوردار بود، تمامی تلاش خود را صرف روشن‌کردن اصول مالکیت در اسلام نمود. «منگول بیات» افکار و نظریات طالقانی‌را ارزیابی کرده‌است؛ طبق این نظریات، تکاثر (ثروت) در دست بخش خصوصی، با قوانین اسلام مغایر است. این نظریهٔ انقلابی، همانند عقیده (امام) خمینی، سلطنت را مطابق اسلام نمی‌داند. موعظه‌ها و نوشته‌های طالقانی، اشخاص بسیاری را که تحت تأثیر افکار مارکسیستی بودند، به جنبش اسلامی کشاند. این افکار و نوشته‌ها، که تا آن زمان، به یك‌سو نهاده‌شده بود، توسط (امام) خمینی و حامیانش مورد بهره‌برداری قرار گرفت. مطالعات «بیات» نشان می‌دهد که چگونه این ائتلاف انقلابی، پس از پیروزی انقلاب، که دعوت به وحدت، صرفاً به مفهوم تسلیم شدن در برابر قدرت بود، ازهم پاشید. طالقانی، به‌جای رویارویی با (امام) خمینی، با او مصالحه کرد، تا مبادا دشمنان کمین‌کرده انقلاب، از آن سوءاستفاده کنند. با مرگ طالقانی در اواخر سال ۱۹۷۹، اصلاح‌طلبان جامعه، از قهرمان روحانی متزلزل خود محروم شدند و یك مانع دیگر در راه حرکت ایران به‌سوی حکومت مطلقه که از نظر مذهبی مشروع شمرده می‌شد، از میان رفت.

اما، لزوم برقراری عدالت اجتماعی و به‌ویژه توزیع مجدد ثروت، از بین نرفت. این نیاز در میان طرفداران انقلاب مقامی بیش از اندازه رفیع داشت که بتوان آن را در مبارزه علیه ابرقدرتها، علیه کفر و صهیونیسم کنار گذاشت.

«شائول بخاش» (Shaul Bakhash*) مبارزه ایران در راه دستیابی به عدالت اجتماعی را در پیچ و خم قوانین اقتصادی مطالعه‌کرده‌است. این قوانین را کسانی تعیین کرده‌اند که خود معتقدند، به هیچ‌وجه واضع آن قوانین نبوده‌اند. آنها به اعتقاد خود، تنها قصد داشتند اصول الهی

---

* عضو هیأت تحریریه روزنامهٔ کیهان فارسی قبل از انقلاب ـ توضیح مترجم

یك اقتصاد اخلاقی را که پیامبر مقرر کرده است، اجرا کنند. اما اندکی بعد مشخص شد که حتی خبرگان فقاهت اسلامی نیز نمی‌توانند در مورد تفسیر یکی از دستورهای پیامبر درباره توزیع عادلانه ثروت، به توافق برسند. این مسأله، موجب پیدایش آشفتگی اوضاع و توسل روزافزون مسئولان، به مصلحت‌گرایی آشکار شد؛ مصلحتی‌که، طبیعتاً سیاست‌بازان برای آن، گنجینه‌ای از پیشینه اسلامی نیز اختراع کردند.

در واقع، درعین‌حال‌که جمهوری اسلامی آرزو داشت قرن هفتم را تجدید کند، غالباً به تکرار قرن نوزدهم گرایش داشت. این موضوع، را مایکل ام. جی فیشر بیان کرده‌است. او مرحلهٔ تحکیم انقلاب را برای تغییرات زیربنایی در جامعه، بررسی کرده‌است. اعدام بهایی‌ها و اعمال مجازاتها در ملاء عام، ایران قرن نوزدهم را به‌یاد می‌آورد، همچنان‌که شرایط بحث پیرامون‌اصلاح‌دولت‌وجامعه‌نیز یادآوریك‌قرن‌قبل‌است و اما نهادهای اصلی جمهوری اسلامی، نه عربستان زمان پیامبر، بلکه حکومت رژیم پهلوی را به‌یاد می‌آورد. در کلیه سطوح دولت، چهره‌های جدید به کار گمارده شده‌اند، اما خود نهادها دست‌نخورده جذب جمهوری‌اسلامی شده‌اند. به‌نظرمی‌رسدکه نظم جدید، ملغمه‌ای‌است‌از نهادها و سیاستهایی که مردم ایران، اغلب با آن، به اندازه کافی آشنا هستند. جذبه (امام) خمینی و ایدئولوژی هزار سال قبل او، یك انقلاب برپا کرد، اما او خود حتی پذیرفته است که دگرگونی کامل جامعه، ممکن است سالها به طول انجامد.

جمهوری اسلامی، که از انقلاب اسلامی متمایز است، به چه معنی شیعی است؟ مسلماً هم در اسلام شیعه و هم سنی، جنبشهایی در تلاش یافتن الگویی در قرآن و سنت پیامبر بوده‌اند. استدلال‌ایران درباره معنی عدالت اجتماعی، بیشتر اسلامی است تا شیعی، زیرا بیشتر به سیره‌محمد (ص) استناد می‌کنند تا سیره علی (ع) یا حسین (ع)، عقیده شیعه دربارهٔ امامت، در ستایش جمهوری اسلامی از امت شیعه نیز متجلی است. به راستی‌که (امام) خمینی، هرگز ادعا نکرده که مقامی همپای دوازده امام دارد؛ اگرچه مردم به او امام‌خمینی می‌گویند. این عنوان، در معنی اخص آن، شخصیت (امام) خمینی را به‌عنوان یك رهبر برجسته که قدرت‌دنیوی و روحانی را توأماً داراست، نشان می‌دهد. اما نمی‌توان بدون طرح عقیده شیعیان دربارهٔ امامت مسلم و شباهت آن، با رستگاری مسیحایی،

این اصطلاح را در مفاهیم شیعی به‌کار برد. به علاوه طرفداران پرشور (امام) خمینی او را نایب امام، یعنی نمایندهٔ امام غایب می‌دانند. چنین عنوانی، به این معنی است که پیروان (امام) خمینی قدرت او را الهی و مشروع می‌دانند. جاذبهٔ (امام) خمینی و علما، بازتابی از ستایش ائمه است. بدون داشتن چنین ستایشی، انسان نمی‌تواند بر نظریهٔ (امام) خمینی درباره حکومت، صحه بگذارد.

تعداد شیعیان جهان*

جدول شماره (۱)

نام کشور	جمعیت شیعیان دوازده‌امامی	کل جمعیت مسلمانان	کل جمعیت	درصد شیعیان دوازده‌امامی
ایران	۳۷۰۰۰۰۰۰	۳۹۵۰۰۰۰۰	۴۰۲۵۰۰۰۰	۹۳
پاکستان	۱۳۷۰۰۰۰۰	۸۸۳۰۰۰۰۰	۹۱۰۰۰۰۰۰	۱۵
عراق	۸۰۰۰۰۰۰	۱۳۳۰۰۰۰۰	۱۴۰۰۰۰۰۰	۵۷
هندوستان	۸۰۰۰۰۰۰	۸۰۰۰۰۰۰۰	۷۳۰۰۰۰۰۰۰	۱
اتحاد شوروی	۴۰۰۰۰۰۰	۳۱۰۰۰۰۰۰	۲۷۵۰۰۰۰۰۰	۱/۵
افغانستان	۲۰۰۰۰۰۰	۱۶۱۰۰۰۰۰	۱۶۳۰۰۰۰۰	۱۲
ترکیه	۱۶۰۰۰۰۰	۴۶۶۰۰۰۰۰	۴۷۰۰۰۰۰۰	۳/۵
سوریه(محلویه)**	۱۱۵۰۰۰۰	۸۵۰۰۰۰۰	۹۶۰۰۰۰۰	۱۳
لبنان	۱۱۰۰۰۰۰	۲۰۰۰۰۰۰	۳۴۰۰۰۰۰	۳۳
عربستان سعودی	۳۵۰۰۰۰	۶۸۰۰۰۰۰	۷۰۰۰۰۰۰	۵
کویت	۲۵۰۰۰۰	۱۵۰۰۰۰۰	۱۶۰۰۰۰۰	۱۵
بحرین	۲۲۰۰۰۰	۳۳۰۰۰۰	۳۷۰۰۰۰	۶۰

تذکر: جمعیت شیعیان جهان، تقریباً ۸۰ میلیون نفر، یا حدود ۱۰ درصد جمعیت کل مسلمانان است. جدول فوق که از منابع مختلف به‌دست آمده‌است جنبهٔ تقریبی دارد.

* دربارهٔ تعداد شیعیان هر کشور، هیچ اطلاعات آماری در دسترس نیست.

** در جهان، به‌عنوان شیعه دوازده‌امامی درنظر گرفته نشده است.

همین‌طور، برای شیعیان در خارج از مرزهای ایران، دشوار است که از رویارویی با نتایج حاصل از انقلاب ایران، اجتناب کنند. در این دنیای شیعه که از شرق تا هندوستان، از جنوب تا عربستان و از غرب تا ساحل لبنان گسترده است (نگاه کنید به جدول شماره یك) قاموس مبحث سیاسی در ایران، تا آخرین جزئیات آن درك می‌شود. شیعیان که تقریباً از همه جهت در محرومیت به‌سر می‌بردند، انقلاب ایران را فرصتی برای تظلم و دادخواهی خود یافتند، گرچه آنها از نظر انتخاب شیوه‌های عمل عمیقاً متفاوت بودند.

در مورد عراق که شیعیان، تقریباً اکثریت جمعیت آن کشور را تشکیل می‌دهند، علمای ایران، مستقیماً اعمال‌نفوذ کردند. گرچه مرکز روحانی شیعیان، مدتها در نجف‌عراق‌بود، اما علمای‌ایران در حوزه‌هایی که با کمکها و هدایای ایران مورد حمایت واقع می‌شدند، اکثریت‌داشتند. در بسیاری از مساجد و مدارس، خطابه‌ها معمولا به زبان فارسی ایراد می‌شد. شهرهای مقدس شیعه، اگرچه در خاك عراق واقع‌بود، بخشی از قلمرو معنوی تشیع ایرانیان محسوب‌می‌شد و شیعیان عراق در آن‌جا خود را به‌صورت بخشی از جامعهٔ‌عظیم مریدان‌و پیروان می‌دانستند. همان‌طور که «الی کدوری» (Elie kedourie) می‌گوید مجتهدین برجسته ایران، نخستین‌بار در همین مکان بین‌المللی بود که به سیاستهای جدید، توجه نشان دادند و شهرهای مقدس را به مراکز تهییج مردم علیه پادشاهان قاجار تبدیل کردند. (امام) خمینی در انتخاب شهر نجف برای گذراندن دوران تبعیدش، راهی را برگزید که از پیش، هموار شده بود. او درآنجا نظریهٔ حکومت روحانی (ولایت فقیه) را تدوین کرد و پیامش را در میان پیروان ایرانی منتشر کرد.

اما شهرهای مقدس عراق، درحالی‌که پایگاههای مؤثر و امنی برای ایجاد مبارزه و انقلاب در ایران بود، برای‌ایجاد جنبشهای‌مشابه در عراق، مکانهای خطرناکی به‌شمار می‌رفتند. حکام‌سنی‌کشور، هیچ‌گاه مصونیتهای غیررسمی را که شاهان ایران، عموماً برای علمای شیعه در عراق در نظر می‌گرفتند، قائل نبودند. این امر تا حدودی موجب شد که در قرن حاضر، بسیاری از مجتهدین برجسته ایران از شهرهای مقدس عراق، راهی شهر قم در ایران شوند، و قم که شهر تحقیق و تتبع بود، به‌تدریج، نجف را تحت‌الشعاع خود درآورد. حتی در سال ۱۹۶۳، در اوج مبارزه محمدرضا

شاه علیه علمای ایران، آنها دعوت همکیشان خود در عراق، مبنی بر عزیمت مجدد به نجف را نپذیرفتند؛ کار آنها عاقلانه بود، زیرا خود علمای شیعه عراق، از جانب حزب بعث حاکم بر آن کشور، که به مراتب بی‌رحمتر از شاهان ایران بود، مورد آزار قرار گرفتند.

پس از انقلاب ایران، یك جنبش طرفداری در میان علمای عراق، به رهبری آیت‌الله محمدباقر صدر به‌وجود آمد. او در اقتصاد اسلامی، صاحب‌نظر بود و جاذبه‌ای از آن خود داشت. حمایت او از انقلاب ایران، آنچنان صمیمانه و پرآوازه بود که رژیم بعث به این نتیجه رسید که وجود او برای حکومت خطرناك است. در سال ۱۹۶۴ شاه نیز در مورد (امام) خمینی به همین نتیجه رسیده بود و بنابراین، دستور داد او را تبعید کنند. در سال ۱۹۸۰ صدام‌حسین، رئیس‌جمهوری عراق، دستور اعدام باقر صدر، خواهر او و نزدیکترین یارانش را صادر کرد، که در این امر شاید از تجربهٔ شاه استفاده کرده باشد. رژیم عراق برای آن‌که نفوذ مستقیمتر ایران را ریشه‌کن سازد، دست به‌اخراج دسته‌جمعی ایرانیان که بسیاری از آنها از مدتها قبل، ساکن شهرهای مقدس عراق بودند، زد. و در سال ۱۹۸۳ و ۱۹۸۵ موج دیگری از اعدامها، شامل بسیاری از اعضای خانواده‌های روحانیون عراقی، که مقاومت شیعه عراق را از تبعیدگاه خود در ایران رهبری می‌کردند، به‌راه انداخته شد. علمای شیعه عراق‌که زمانی مغرور بودند، بدین‌ترتیب بازی‌را باختند. شهرهای مقدس عراق که مراکزتحقیق‌بود، توسط رژیمی‌که هرگز در سرکوب‌مخالفان‌خود، کوچکترین ترحمی نداشته‌است، به خرابه‌هایی مبدل شد.

سرنوشت شیعیان عراق نشان می‌دهد که ممکن است جریان انقلاب، به فشار، تبعید و مرگ نیز منتهی‌شود. خطر برای جماعات‌شیعه عربستان سعودی، کویت و بحرین از این نیز عظیمتر است. این شیعیان، همچون در عراق، هیچ‌گونه‌نفوذی در دولت ندارند، زیرا قدرت در دست خانواده‌های سنی حاکم است. بنابراین، ایران با مغتنم‌شمردن فرصت، این جماعات کوچك را با دعوت به انقلاب اسلامی، برجسته جلوه داد؛ دعوتی که صراحتاً با لحنی شیعی بیان می‌شد. اما شهرام چوبین، شرح می‌دهد که چگونه کسانی‌که سیاست ایران را به سمت خلیج (فارس) می‌کشانند، در واقع، میان ایدئولوژی و مصلحت‌اندیشی، میان تهدید به سرنگونی و وعده‌های حمایت پدرانه از کشورهای حوزهٔ‌خلیج(فارس)، متزلزل‌بوده‌اند.

این امر موجب‌شد که شیعیان خلیج (فارس)، به تحریکات ایران که ملازم ضمانتهای قاطع در پشتیبانی از آنها نبود، به دیده احتیاط بنگـرند. اصولا، وضع شیعیان از نظر تعداد جمعیت در کشورهای عـرب حوزه خلیج (فارس)، به‌مراتب ناپایدارتر از وضع اکثریت شیعه در عراق است. شمار شیعیان در این کشورهـا آن‌قدر زیاد نیست کـه نتوان آنها را با مبارزات سرکوبگرانه ارعاب و اخراج، به انقیاد کشاند. به‌گفتهٔ ژوزف کاستینر، اعتراض شیعه‌ها در خلیج (فارس)، تنها کار گروههای فعال کوچکی بوده است کـه برای جلب‌نظر شیعیان، از دست زدن بـه اعمال تروریستی علیه رژیمها و خارجیان، ابایی نداشته‌اند. در نتیجه، نگرش سیاسی اکثریت، از فراز و نشیب جنگ میان ایران و عراق مایه گرفته است؛ اما این اکثریت، عمدتاً سکوت اختیار کرده و از ترس فلج شده‌اند.

در لبنان، شیعیـان در راه آرمان خود، اسلحـه به دست گرفتند. شیعیان لبنان، کـه در مناطق روستایـی شرق و جنوب‌کشور متمرکـز هستند، دریافتند که تبدیل لبنان به یك مرکز بزرگ تجـاری، موجب بی‌توجهی‌به‌آنها شده‌است. رشد سریع‌جمعیت‌شیعه و عزیمت شیعیان در دستجات هزارنفری به پایتخت بیروت، هیچ تأثیری بر نهادهای دولتی که در آنها ائتلافی از مارونیها و سنیها در اکثریت بودند، نداشت. ژوزف اولمرت، شرح می‌دهد که چگونه جامعه شیعه، از قدرت بالقوه‌سیاسی‌خود، آگاه شد و بدین ترتیب، جنبش اعتراض‌آمیز شیعه پا به عرصه نهاد. این جماعت آگاهی‌یافته، نه تنها یك فرد روحانی شیعی را به عنوان رهبر برگزید، بلکه، او را از میان ایرانیان انتخاب کرد. هنگامی‌که موسی‌صدر در ۱۹۵۹ به صور در جنوب لبنـان آمد، زبـان عربی را مقطع صحبت می‌کرد، اما در مباحثات سیاسی شیعی، چیره‌دست بود، مباحثاتی کـه پیروان بسیاری را در قم، مسقط‌الرأس او، گردآورده بود. صدر موضوع مهیج شهادت حسین (ع) در کربلا را به بحران اجتماعی ارتباط داد و جنبشی را برپا کرد که برای جامعه شیعیان در نظام فرقه‌ای لبنان، احترام بی‌سابقه‌ای بـه ارمغان آورد. او در این راه، بـرغم مخالفت رشك‌آمیز خانواده‌های بزرگ زمیندار شیعه، موفق شد؛ این خانواده‌ها تـا مدتها قبل از آن، به عنوان سخنگویان این جامعه شناخته شده بودند.

با آغاز شدن جنگ داخلـی در لبنان در سال ۱۹۷۵، صدر مجبور شد از طریق تأسیس میلیشیای امل، یعنی یك حزب شیعه سیاسی مسلح،

دستور تسلیح را صادر کند «اگوستوس ـ ریچارد ـ نورتن» نشان‌می‌دهد که چگونه جذبه شخصی صدر در جنبش امل، ساری و جاری شده بود، تا حدی که، پس از ناپدیدشدن اسرارآمیز او در سال ۱۹۷۸، کوچکترین خللی به پویایی جنبش امل وارد نیامد. تا حمله اسرائیل به لبنان در سال ۱۹۸۲ جنبش امل، بـه رهبـری شخص سیـاستمدار و حقوقدانی چـون نبیه‌بری، عملا به عنوان نماینده خواستهای شیعیان، بلامنازع باقی ماند. انقلاب ایران، موجب شد که شیعیان لبنان به این نتیجه برسند که دعاوی آنها را نمی‌توان نادیده گرفت، اما خواسته‌های امل به گونه‌ای بود که با تغییر نظام فرقه‌ای موجود، نه با نابودی آن، متحقق می‌شد. با این‌حال، اندیشه‌های انقلاب ایران، در دنیای اسلام، جایی حاصلخیزتر از لبنان و شیعیان آن که برای درخواست راهنمایی سیاسی و مذهبی، عادت‌کرده‌اند به ایران چشم بدوزند، نیافت. بعضی از شیعیان، به‌تدریج معتقد شدند که مبارزه آنها، نه یك مبارزهٔ صرف در یك جامعهٔ مذهبی منفرد، در کشوری واحد از خاورمیانه، بلکه بخشی از یك رویارویـی عظیم میان اسلام و غرب است. در این مصاف، (امام) خمینی در ایران از یك‌سو و نیروهای‌شیطانی جهان امپریالیسم و صهیونیسم از سوی‌دیگر، صف‌آرایی کرده‌اند.

حملهٔ اسرائیل در سال ۱۹۸۲ شیعیان را در موقعیتی قرار داد که سرنوشتشان را به‌نحوی عمیق، دگرگون ساخت. این حمله، جنوب لبنان و غرب بیروت را از حضور نظامی فلسطین که موجب ظهور امل شده بود، پاك کرد. همان‌گونه که «کلینگتن بیلی» نشان‌می‌دهد، مخالفت دیگر مجامع لبنان، به‌ویژه رژیم جمیل، با نفوذ شیعه، صرفاً اراده شیعیان را راسختر کرد. اشغال طولانی جنوب لبنان توسط اسرائیل، جامعه شیعیان را در صف مقدم مبارزه در راه تمامیت لبنان قرار داد و موجب‌شد که تقاضاهای آنها برای مشارکت بیشتر در حکومت، آمرانه‌تر شود. به نظر می‌رسید که در این کشمکشها، امل بیش از همه سود برده باشد، اما تعدادی از علما و افراطیون قشری که از طریق موعظـه، خواستار حکومت مطلقه مذهب در لبنان بودند نیز از آنها بهره‌مند شدند.

جناحهایی که امروز درگیر مبارزه بـرای هواخواهی از شیعیان لبنان هستند، از حمایتهای خارجی زیاد برخوردارند: جناح امل از سوریه و افراطیون حزب‌الله از ایران. حمایت ایران از همفکران دینی خود در

لبنان، نیاز به توضیح ندارد. اما بعضی مفسران معتقدند که پیوندهای موجود میان رژیم سوریه و امل، تا اندازه‌ای ناشی از این واقعیت‌است‌که سوریه، عمدتاً تحت حکومت علویها ـ از جمله حافظ‌اسد، رئیس‌جمهوری‌ـ اداره می‌شود و آنها برای اولین‌بار در این قرن، اعلام کردند که مسلمان شیعه اثنی‌عشری هستند. صدر خود، با نشان‌دادن حرکتی مبنی‌بر شناسائی مذهبی علویها، اتحاد میان جامعهٔ شیعیان لبنان و رژیم علوی سوریه را به‌وجود آورد.

اما همان‌گونه‌که من مطالعات خود دربارهٔ تلاشهای مختلف علویها برای شناخته‌شدن به‌عنوان شیعهٔ اثنی‌عشری را شرح دادم، علمای برجسته اثنی‌عشری، هنوز رسمیتی روشن و صریح نیافته‌اند. این موضوع، مشکل کوچکی برای محافل علوی حاکم در سوریه نیست. زیرا بسیاری از سنیهای سوریه آنها را متهم می‌کنند که بویی از اسلام نبرده‌اند و بنابراین، شایستهٔ حکومت نیستند. این حمایت محدودی‌که علویها، به‌ویژه بیشتر از جانب صدر، از آن برخوردارند، از مصلحت سیاسی زائیده شده‌است. تردیدی نیست که نوعی اقلیت شیعه بر سوریه حکومت می‌کند، اما این اقلیت، مسلماً دارای همان اعتقادات، ساختار، اقتدار مذهبی و فرهنگ سیاسی جریان اصلی شیعهٔ اثنی‌عشری نیست. هنگامی که مذهب را به‌صورت تابعی از سیاست درآوردند، معجزات دوباره امکان‌پذیر می‌شوند و علویهای سوریه، شاید به‌عنوان شیعه اثنی‌عشری، صریحتر به‌رسمیت شناخته شوند. در عین حال، هیچ سندی جز محاسبات سطحی در دست نیست که نشان دهد محافل حاکمه سوریه، سیاست خود را بر مبنای نزدیکی به شیعیان لبنان و جمهوری اسلامی شکل داده‌اند.

بیداری دیگری در مرز شرقی ایران به‌وقوع پیوست و شیعیان افغانستان و پاکستان را که تعداد آنها بین ۱۰ تا ۲۰ درصد جمعیت این دو کشور است، به حرکت درآورد. اوضاعی که این دو گروه اقلیت شیعه با آن مواجه هستند کاملا متفاوت است. افغانستان، تحت یك حکومت مارکسیست‌ـلنینیستی است که به برقراری یك نظام کمونیستی در جامعه گرایش دارد؛ پاکستان، تحت حکومت یك رژیم بنیادگرای سنی است که معتقد به اعمال یك نظم اسلامی در جامعه است. اما اگر هریك از این دو رژیم، به راه خود ادامه دهد، شیعیان بی‌اعتبار خواهند شد و بنابراین، جنبش‌مخالفت‌شیعه در هردو کشورظهورخواهدکرد. شایددر زمان معاصر،

هیچ جامعه شیعه‌یی مانند شیعیان افغانستان، آن‌نوع ستمی را که سنیها اعمال کرده‌اند، تحمل نکرده باشد. تا همین یك قرن پیش، شمار بسیاری از شیعیان، در جریان جهادی که علیه آنها برپا شده بود، قانوناً به‌بردگی کشیده شدند. از آنجائی‌که اکثر شیعیان افغان، به یك گروه مشخص قومی تعلق دارند، که ویژگیهای ظاهری آنها قابل تشخیص است، جذب آنها در کشور، کند و ناتمام بوده است. آنها پس از حمله شوروی، مجبور شدند در مبارزه، مسیر خاص خود را که از مسیر سنیهای افغانستان متمایز است، طی کنند. «زلمی خلیل‌زاده» به شرح مقاومت ویژه شیعیان در افغانستان پرداخته و آن را در پرتو سیاست ایران اسلامی نسبت به آن کشور و مضمون پیچیده روابط میان‌ایران‌و افغانستان بررسی‌می‌کند. ایران که گرفتار جنگ با عراق شده بود، برای پشتیبانی از سیاست اعلام‌شده‌اش علیه حملهٔ شوروی، توان و بنیه نداشت، با این حال جمهوری اسلامی از گروه‌های مقاومت شیعه حمایت محدود به‌عمل آورده است تا در حل و فصل سیاسی جنگ، نقشی به دست آورد. اما به نظر می‌رسد که بسیاری از پارتیزانهای شیعه ، برای اهداف خود می‌جنگند. از جمله این اهداف، عبارت است از شرکت بیشتر در دولت و کسب ضمانت برای‌خودگردانی مناطق‌شیعه. بنابراین، در افغانستان نیز همانند لبنان، شیعیان به دو گروه تقسیم شده‌اند. گروهی که در آغوش ایران جای گرفته‌اند و گروهی که فاصلهٔ خود را با انقلاب اسلامی حفظ کرده‌اند.

در پاکستان، شیعیان اندکی پس از ایجاد دولت، به سازماندهی خود پرداختند تا از منافع شیعیان در مقابل خواسته‌های علمای سنی‌مذهب، دفاع کنند. شیعیان پاکستان، خود را وارثان سنت دیرینه خودگردانی و حتی‌خودمختاری در شبه‌قاره(هندوستان) دانسته، در مبارزه‌برای به‌وجود آمدن پاکستان، نقش برجسته‌ای ایفا کردند. بسیاری از شیعیان، در فرار از هند، به‌عنوان پناهنده وارد پاکستان شده، معتقد بودند آن‌نوع آزادی مذهبی که آنها تحت حکومت انگلیسیها از آن برخوردار بودند، تنها در سایه یك حکومت اسلامی امکان‌پذیر است.

«منیر ـ د ـ احمد» سیر بی‌علاقگی شیعیان را از مسیری‌که علمای سنی برای پاکستان طرح‌ریزی کرده‌بودند، دنبال کرده، نشان می‌دهد که چگونه آنها سیاستهای اسلامی‌کردن را که رژیم ضیاءالحق اتخاذ کرده‌بود،

طرد نمودند. این حاکم جاه‌طلب، دستور داده بود که قانون اسلام پیاده شود و چون فقط یك قانون ارضی می‌توانست وجود داشته باشد، این قانون می‌بایست برحسب مذهب اکثریت تدوین شود. این امر، از نظر شیعیان به این معنی بود که حکومت، خواسته‌های قدیمی سنیها را در مورد یکپارچه‌سازی مذهبی مشروع می‌سازد و این پیشنهادی بود که شیعیان، همیشه در مقابل آن مقاومت کرده بودند.

انقلاب ایران، تنها به بدترکردن کشمکشهای سنی و شیعی منجر شد؛ کشمکشهایی‌که اخیراً به ناآرامیهای خشن مبدل شده‌بود. حساسیتهای مذهبی و حاد، میان شیعیان و سنیهای پاکستان، نه‌تنها هیچ‌نوع‌مصالحه‌ای در راه آرمان اسلام پدید نمیآورد، بلکه یادآور همه آن چیزهایی بود که موجب جدایی آنها از آغاز اسلام تاکنون شده‌است.

شیعیان هند که‌در گروه‌های منفرد کوچك، در هند باقی مانده‌اند، به‌طور مصرانه به هویت خود چنگ می‌زنند، اما وجود آنها تنها نشانه صرف یك دوران از دست رفتــه گسترش اسلامی و قدرت شیعــه است. «کیت جورشوج» (Keith Hjortshoj) معنی و مفهوم محرم را در «لاکنو» (Luknow)، که مرکز رو به زوال قلمرو ناپدید شدن شیعه «اود» (Oudh) است، بررسی‌کرده‌است. چنین مفهومی از هیچ نقطه‌نظر دنیوی نمی‌تواند جنبهٔ سیاسی داشته باشد. شیعیان، تنها بخش کوچکی از جمعیت هند را تشکیل‌می‌دهند و تشکیل یك جنبش سیاسی، هیچ هدفی را برای آنان تأمین نخواهد کرد. با این‌حال، حتی در هند نیز شیعیان، در ماه محرم و در ایجاد جنگهای خیابانی، کراراً با سنیها درگیر شده‌اند، که در سالهای اخیر منجر به صدور اخطاریه‌های رسمی، مبنی‌بر منع راهپیمائی در ایام تعطیل شده است. آنچه را که شیعیان، تقریباً در همه‌جا حق مسلم خــود فرض می‌کنند، شیعیان هند از آن محرومند. بااین‌حال، شیعیان‌هند با برگزاری مراسم محرم، آخرین پیوند خود با یك سنت دیرین و دنیای وسیع تشیع را حفظ می‌کنند. آنها انقلاب، طغیان یا تجدید غمهای سیاسی نمی‌خواهند. تنها هم و غم آنها این‌است که باقی بمانند.

حتی در مکانهای خطرناکتری چون اتحاد شوروی و ترکیه، شیعیان اثنی‌عشری وجود دارند. این شیعیان طی ۵۰ ساله اخیر، آنچنان از پیکر اصلی تشیع جدا مانده‌اند و دولتهای آنها در ممانعت از نفوذ انقلاب‌ایران بر آنها، آنچنان مصمم هستند، که بیان هر نوع اظهارنظر موثقی دربارهٔ

آنها دشوار است.

این شیعیان ساکت، هنوز علمائی (رهبرانی) را نیافته‌اند که گرایشهای سیاسی آنها را انسجام بخشند و متأسفانه در این اثر تحقیقی نمی‌گنجند.

با این‌حال، تشیع هر اندازه که قواعد اخلاقی آن، جهانی و فاقد محدودیتهای زمانی باشد، نمی‌تواند در ورای تاریخ و جغرافیای انسانی و خارج از چهارچوبهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی وجود داشته‌باشد. مفاهیم و موضوعات آن، در زمانها و موقعیتهای گوناگون، توسط خود شیعیان، دائماً تفسیر می‌شود. این شیعیان، در جستجوی منابع تازه‌ای برای بقای تشیع و رفع نیازهای روز آن می‌باشند. تشیع از یك مجموعه پایدار اصول سیاسی که در کلیه شرایط، موقعیتها و زمانها از جانب شیعیان قابل فهم باشد، تشکیل نشده‌است.

تشیع همراه با جهان و پیروانش تغییر کرده است؛ حتی اگر این پیروان، ادعا کنند که به بنیادهای سنتی پایدار مانده‌اند.

همان‌گونه که در این کتاب نشان داده می‌شود، مکان به‌اندازهٔ زمان مهم است. مسافت میان بیروت غربی و «لاکنا قدیمی»، یعنی دو قطب جغرافیایی که امروز، شیعیان را در غرب و شرق پراکنده کرده است، بیشتر اهمیت روحانی دارد تا اهمیت مکانی. در یك محل، شیعیان، تازه‌واردهایی هستند که اخیراً از دنیای روستایی به آنجا منتقل شده‌اند. آنها عمیقاً تحت تأثیر همه‌گونه ایدئولوژیهای رادیکال بوده و متقاعد شده‌اند که ممکن است لبنان، از آن آنها شود، مشروط بر آن‌که به‌خوبی مسلح و سازمان‌یافته شوند. در مکان دیگر، شیعیان در محله‌های سنتی خود، در میان آثار باستانی رو به زوال و افتخارات از دست رفته یك فرهنگ شهری غنی شیعه، زندگی می‌کنند.

آنها به‌خوبی می‌دانند که دیگر دوباره حکومت نخواهند کرد و در راه آرمان شیعه، سلاح به‌دست نخواهند گرفت. در جایی، شیعیان پیشروی می‌کنند، جای دیگر عقب‌می‌نشینند و اسطوره امام‌حسین (ع) در صحرای کربلا، نمی‌تواند از این دو دیدگاه متضاد، یکسان به‌نظر رسد.

با این حال، چیزی سوای اعتقاد وجود دارد که بسیاری از شیعیان در آن مشترکند. در ایران، بیشتر کسانی‌که در پاسخ به دعوت (امام) خمینی به خیابانها ریختند، از طبقات محروم جامعه بودند و در خارج از

ایران، شیعیان از آثار انزوای گذشته رنج می‌برند و در پاره‌ای نقاط، از تبعیضات کنونی ناراحتند. انقلاب ایران، روحانیون‌را به‌قدرت رساند، اما آنها ادعا می‌کنند که از قدرت خود به نفع توده‌های محروم ایران، به نفع ایران و جهان استفاده می‌کنند.

این محرومان، به تعبیر قرآن، همان مستضعفانی هستند که خود را از همه‌چیز محروم می‌دانند. در واقع شیعیان هرگاه می‌بینند که تعدادشان قابل توجه است، اما موجودیت آنها نادیده گرفته می‌شود، خود را محروم می‌یابند. انقلاب ایران، طرفداری شیعیان را با یافتن همین شکافی که این تبعیض به‌وجود آورده بود، نصیب خود کرد.

اما این تبعیض، الزاماً به‌مفهوم‌انقلاب‌نیست. در هرکجاکه‌شیعیان، اکثریت مطلق را تشکیل می‌دهند، اما در اکثر زمینه‌ها از نظر موقعیت اجتماعی و سیاسی، در حد یك اقلیت، تقلیل یافته‌اند، تصویر تشیع به مثابه مذهب انقلاب، جاذبه بیشتری دارد؛ زیرا تنها با انقلاب است که شیعیان می‌توانند نفوذی فراخور اکثریت و تعدد نفری خود کسب‌کنند.

چنین وضعی در عراق مشاهده می‌شود و شیعیان آنجا در واقع، جنبش انقلابی الدعوه را به این منظور تشکیل دادند، تا رژیم عراق را سرنگون سازند. اما جائی‌که شیعیان، آشکارا در اقلیت به‌سر می‌برند، خواسته‌های آنها برای سهم قانونی، در حد دعوت به انقلاب نیست و اعتراض، به‌سرعت به‌شکل‌یك جنبش اصلاح‌طلبانه درمی‌آید. در پاکستان، وضع از این‌قرار است و جنبش سازمان‌یافته شیعه در تلاش است تا رژیم موجود، از خواسته‌های آنها به عنوان یك اقلیت، حمایت قانونی به‌عمل آورد.

در لبنان، یك وضع ناهماهنگ وجود دارد؛ در کشوری (لبنان) که در آن، هیچ‌گونه اکثریتی وجود ندارد، شیعیان، بزرگترین اقلیت واحد را تشکیل داده‌اند. یکی از جنبشهای شیعه لبنان، یعنی امل، از بسیاری جهات، شبیه جنبش اقلیتی‌است که در چهارچوب موجود قانون اساسی، خواهان سهمی عادلانه است. جنبش دیگر شیعه لبنان ــ یعنی حزب‌الله ــ در بسیاری جهات، جنبشی انقلابی همانند الدعوه است و آشکارا عقیده دارد که مسلمانان (عمدتاً شیعه) اکثریت را در لبنان تشکیل می‌دهند. اگر مسلمانان حقیقتاً خواهان حکومت هستند، باید نظام فرقه‌ای را در لبنان، به‌طور کامل سرنگون سازند؛ در آن صورت مسلمانان عهده‌دار

حمایت از حقوق غیرمسلمانان خواهند شد. با این طرح که شیعیان از یك نظر، در اقلیت و از نظر دیگر در اکثریت هستند، یك جنبش برمبنای هریك از این دو فرضیه برپا شده‌است. در هر سه کشور عراق، پاکستان و لبنان، تعداد شیعیان، به ویژه مفاهیم سیاسی آنان را مشخص می‌کند.

جمهوریخواهان اسلامی ایران، هنگامی کـه نقشهٔ دنیای اسلام را برای اولین‌بار مطالعه کردند تا ببینند در کدام نقاط، مداخلـه آنهـا می‌تواند به یك انقلاب اسلامی دیگر منجر شود، دریافتند که جغرافیای انسانی، از اهمیت بسیاری برخوردار است.

در سالهـای نخست، از جنبشهای انقلابی شیعـه که هـدف آنها سرنگونی رژیمهای عراق و بحرین بود، حمایت گسترده به عمل آمد؛ دو کشوری‌که غیر از ایران، تعداد شیعیان آن در اکثریت است: هر دو تلاش به شکست منجر شد، اما خطاست اگر تصور کنیم که ایده انقلاب اسلامی در میان شیعیان دو کشور، از محبوبیت عام برخوردار نبوده است. اغلب ابراز می‌شود که شیعیان عراق، در پاسخ به دعوت (امام) خمینی و الدعوه قیام نکردند و گاه چنین نتیجه‌گیری می‌شود که این شیعیان باید طرفدار عراق باشند، به ویژه آن‌که برای دفاع از رژیم عراق، حتی با همکیشان ایرانی خود از در ستیز درآمدند. اما آشکار است که شیوه رژیم عراق آن بوده‌است‌که ترس را حداقل به‌اندازه وفاداری در شیعیان عراق القاء کند و این رژیم، در ارعاب آنها کاملا موفق بوده است. به طریق مشابه، توطئه‌ای که در سال ۱۹۸۱ برای سرنگونی دولت بحرین و با پشتیبانی ایران انجام گرفت، تنها به یمن هشیاری، خنثی شد و تعداد کل شیعیان این جزیره، هنوز آن‌قدر انـدك است که به سهولت و بـدون هیچ‌گونه زحمت، می‌توان آنها را تحت کنترل و ارعاب قرار داد. عراق و رژیمهای عرب خلیج (فارس)، برای حفظ نظم در میان جامعهٔ شیعیان خود، به بازداشت، تبعید و اعدام متوسل شدند و ایران ناگزیر شد برای برپایی یك انقلاب اسلامی دیگر، به جای دیگری چشم بدوزد.

اکنون لبنان، امید ایران است. حتی ناظرانی‌که اخیراً در سیاست خارجی ایران، علائمی از اعتدال مشاهده کرده‌اند، معتقدند که ایران در لبنان مصمم است از طریق حمایت گسترده از حزب‌الله، دست به انقلاب بزند. البته محدودیتهای جغرافیائی انسانی و خلق و خوی سیاسی احتمالا اکثر شیعیان لبنان را به حمایت از امل کشانده‌است، اما افزایش چشمگیر

نفوذ شیعیان در مسائل سیاسی در لبنان، این رؤیا را در ایران و بعضی شیعیان لبنان به وجود آورده‌است که دومین انقلاب کبیر اسلامی در این دهه، می‌تواند در لبنان ظهور کند. در حقیقت، بذل مال، منابع و تلاش در این زمینه بسیار بوده است، زیرا ایران، اگر به موفقیت دست پیدا نکند، حتی ممکن است در جهان شیعه نیز منزوی شود.

هنوز نمی‌توان‌گفت که آیا شیعیان، امروزه در آستانه یك شکاف پایدار میان طرفداران و مخالفان تشیع انقلابی، آن‌گونه که جمهوری اسلامی تبلیغ‌کرده‌است، قرار دارند یا نه. در عصر جدید، هیچ تغییری حتی براساس خطوط نادرست جدید زبان و ملیت، به اندازه این عامل، در راه ایجاد شکاف میان شیعیان نیرومند نبوده است. با اینحال، نمی‌توان انکار کرد که پیام تشیع انقلابی، آنچنان جاذبه‌ای دارد که می‌تواند گاه همین شکافها را به یکدیگر پیوند دهد. همه‌چیز به سرنوشت حکومت روحانی در ایران بستگی دارد. این حکومت، برتری تشیع ایرانی را در معرض خطر بزرگ قرار داده است. ایران، قریب پانصد سال در مرکز اسلام شیعه قرار داشته است. اما اگر جمهوریخواهان اسلامی، شیعیان را به بدبختی بکشانند، ایمان آنها را مسلماً نمی‌توانند از آنها بگیرند. ولی شاید عصر برتری ایران در تشیع نیز به این طریق خاتمه یابد.